پژوهشنامه رسانه بین‌الملل/ سال دهم/ شماره دوم/ شماره پیاپی شانزدهم/ پاییز و زمستان ۱۴۰۴/ ۲۴۳-۲۱۱

برساخت «ما» و «دیگری» در جنگ ۲۰۲۶: تحلیل مقایسه‌ای گفتمان ترامپ، نتانیاهو و قالیباف در پست‌های شبکه‌های اجتماعی

بهنام رضاقلی‌زاده[۱]

چکیده

جنگ ۳۸ روزه ایران و آمریکا-اسرائیل در سال ۲۰۲۶، نه‌تنها میدانی نظامی، بلکه عرصه‌ای گفتمانی برای برساخت هویت‌های متخاصم بود. این پژوهش با بهره‌گیری از چارچوب ترکیبی گفتمان لاکلا و موفه و تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک، سه پست در شبکه‌های اجتماعی مجازی از طرف‌های درگیر در جنگ را تحلیل کرده است: پست دونالد ترامپ (۱۸ فروردین ۱۴۰۵) در تروث‌سوشال با مضمون «امشب تمدن کامل خواهد مرد»، توییت بنیامین نتانیاهو (۲۲ خرداد ۱۴۰۵) با مضمون «تا زمانی که من نخست‌وزیر هستم» و توییت محمدباقر قالیباف (۸ خرداد ۱۴۰۵) با مضمون «امتیازات را با موشک می‌گیریم». یافته‌ها نشان می‌دهند که سه گفتمان از راهبردهای متمایزی برای غیریت‌سازی استفاده می‌کنند: ترامپ از «انشقاق میان مردم و حاکمیت» برای توجیه تهدید به تمدن‌کشی بهره می‌برد؛ نتانیاهو با «شخصی‌سازی تهدید و اتهام نسل‌کشی» بقای امنیت اسرائیل را در قدرت گره می‌زند و قالیباف با «گفتمان قدرت‌محور» دیپلماسی لیبرال را به چالش می‌کشد و «دیگری» را به یادگیرنده نادان تقلیل می‌دهد. با وجود تفاوت‌های عمیق، هر سه گفتمان در ادعای «دفاع مشروع» و «واکنش‌دهندگی» اشتراک دارند؛ یافته‌ای که نشان می‌دهد الگوی «خود قربانی و دیگری تهدیدکننده» فراتر از مرزهای ملی عمل می‌کند. این پژوهش نشان می‌دهد که توییت‌ها، به‌مثابهٔ گونه‌ای گفتمانی مختصر، می‌توانند حامل پیچیده‌ترین راهبردهای غیریت‌سازی و مشروعیت‌بخشی باشند و رصد آن‌ها در زمان بحران، ابزاری کارآمد برای تحلیل منازعات آینده فراهم می‌آورد.

کلیدواژه‌ها: برساخت ما و دیگری، تحلیل گفتمان، غیریت‌سازی، جنگ روایت، شبکه‌های اجتماعی مجازی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۱۲/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۲/۱۸

Doi:10.22034/imrl.2026.593631.1393

۱. دکترای علوم ارتباطات، گروه علوم ارتباطات، دانشکده علوم ارتباطات، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.
b_rezagholizadeh@atu.ac.ir

مقدمه

جنگ ایران و آمریکا–اسرائیل را نه به‌دلیل ابعاد نظامی آن، بلکه به‌دلیل گستردگی بی‌سابقه جنگ روایت‌ها در فضای مجازی، می‌توان نقطه عطفی در تاریخ منازعات غرب آسیا دانست. همزمان با عملیات نظامی آمریکا و اسرائیل علیه ایران از ۹ اسفند ۱۴۰۴ به بعد، نبردی موازی در شبکه‌های اجتماعی به ویژه «ایکس» (توییتر سابق) و پلتفرم «تروث سوشال» در جریان بود. در این میدان نابرابر، سلاح‌ها تنها موشک و پهپاد نبودند؛ بلکه واژگان، دال‌های مرکزی، زنجیره‌های هم‌ارزی و راهبردهای ایدئولوژیک نیز به ابزارهایی برای برساخت «ما» در مقابل «دیگری» تبدیل شدند. مقامات ارشد هر سه کشور درگیر در جنگ با انتشار پست‌هایی (نویسه) کوتاه اما تأثیرگذار، نه تنها رویدادها را تفسیر می‌کردند، بلکه واقعیت جنگ را برای افکار عمومی داخلی و بین‌المللی برمی‌ساختند.

با وجود گستردگی پژوهش‌ها در حوزه تحلیل گفتمان، بیشتر مطالعات موجود بر رسانه‌های رسمی (خبرگزاری‌ها و شبکه‌های تلویزیونی) متمرکز بوده‌اند و کمتر به تحلیل پست‌های (فرسته‌های) مستقیم مقامات سیاسی در پلتفرم‌های میکروبلاگینگ به‌مثابه گونه گفتمانی مستقل توجه شده است. پست‌های کوتاه در پلتفرم‌هایی مانند ایکس و تروث‌سوشال به‌دلیل محدودیت کاراکتر (عامل)، لحظه‌ای بودن، ماهیت شعارگونه و قابلیت بازنشر سریع، ساختاری متفاوت با سخنرانی‌های رسمی یا مصاحبه‌های خبری دارند و تحلیل آن‌ها می‌تواند لایه‌های پنهان راهبردهای مشروعیت‌بخشی و غیریت‌سازی را آشکار کند (پاپاچریسی[1]، ۲۰۱۴؛ آت[2]، ۲۰۱۷). افزون بر این، بیشتر پژوهش‌های پیشین به تحلیل دوجانبه (مثلاً ایران و آمریکا یا ایران و اسرائیل) محدود شده‌اند (عامر[3]، ۲۰۱۷؛ عرب‌عامری، ۱۳۹۵؛ سلطانی و همکاران، ۱۳۸۷) و تحلیل سه‌وجهی (آمریکا، ایران و اسرائیل) در یک بافت زمانی و مکانی واحد، کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

چارچوب نظری این پژوهش ترکیبی از دو رویکرد مکمل است: از یک سو، نظریه گفتمان لاکلا و موفه (۱۴۰۵) که با مفاهیمی چون «دال مرکزی»، «زنجیره هم‌ارزی»، «غیریت‌سازی» و «لحظه سیاسی»، ابزارهایی برای تحلیل مرزهای گفتمانی «ما/آن‌ها» در سطح کلان فراهم می‌کند؛ ازسوی‌دیگر، رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک (۱۳۹۹) که با مفاهیمی چون

1. Papacharissi
2. Ott
3. Amer

«مربع ایدئولوژیک»، «راهبرد مثبت‌خود و منفی‌دیگر» و «ساختار نحوی»، امکان تحلیل ریزساختارهای زبانی و بلاغی را در سطح خرد میسر می‌سازد. ترکیب دو رویکرد مذکور این امکان را فراهم می‌آورد تا هم مرزهای گفتمانی و هم ابزارهای زبانی ساخت آن مرزها به‌صورت همزمان بررسی گردد. براین‌اساس، پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این پرسش بنیادین است که هر یک از سه گفتمان مورد بررسی از چه راهبردهایی برای برساخت هویت «ما» و طرد «دیگری» استفاده کرده‌اند و این راهبردها چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با یکدیگر دارند؟ برای پاسخ به این پرسش، سه پست ازسوی عالی‌ترین یا برجسته‌ترین مقامات سه طرف درگیر در جنگ اخیر به‌عنوان نمونه انتخاب شده‌اند: پست دونالد ترامپ در پلتفرم تروث‌سوشال، پست بنیامین نتانیاهو و محمدباقر قالیباف در شبکه ایکس. انتخاب این سه پست بر اساس نمونه‌گیری هدفمند و با معیارهای لحظه سیاسی (انتشار در برهه‌ای حساس از جنگ)، مستقیم بودن (انتشار توسط خود مقام) و تنوع گفتمانی (نمایندگی سه راهبرد متمایز) انجام شده است.

اهمیت این مطالعه در آن است که با تحلیل تطبیقی سه گفتمان در بافت زمانی و مکانی واحد، تصویر دقیق‌تری از جنگ روایت‌ها ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه هر یک از بازیگران درگیر، از طریق تولید روایت‌های هدفمند در شبکه‌های اجتماعی، به برساخت «ما» و «دیگری» و مشروعیت‌بخشی به اقدامات خود پرداخته‌اند. این یافته‌ها می‌تواند درک ما از نقش رسانه‌های اجتماعی در منازعات معاصر را عمیق‌تر سازد.

پیشینه پژوهش

مطالعه حمادی[1] (۲۰۲۶) به بررسی کاربرد استعاره مفهومی در گفتمان سیاسی رسمی ایالات متحده، اسرائیل و ایران در طول جنگ ۲۰۲۶ می‌پردازد. با وجود تعداد فزاینده مطالعات در مورد استعاره مفهومی در گفتمان جنگ، بیشتر آن‌ها بر روابط دوجانبه تمرکز دارند و بُعد سه‌جانبه را تا حد زیادی ناشناخته باقی می‌گذارند. مطالعه حاضر با به‌کارگیری تحلیل استعاره انتقادی (CMA) چارتریس-بلک[2] بر شش سخنرانی سیاسی رسمی توسط این سه بازیگر که بین ۲۸ فوریه و ۱ آوریل ۲۰۲۶ ایراد شده‌اند، به این شکاف می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که نتانیاهو از طریق روایت‌های مذهبی و تاریخی مخاطبان اسرائیلی را مخاطب قرار می‌دهد، ترامپ با برساختن جنگ به‌عنوان یک وظیفه اخلاقی والا، مردم آمریکا را مخاطب قرار می‌دهد و پزشکیان با ایجاد تردید در مورد مشروعیت این

1. Hammadi
2. Charteris-Black's

درگیری، جامعه بین‌المللی و به‌ویژه مردم آمریکا را مخاطب قرار می‌دهد. علیرغم تفاوت در حوزه‌های مفهومی، هر سه بازیگر به کارکرد بلاغی یکسانی دست می‌یابند که باعث می‌شود اعمال آنها به‌عنوان یک ضرورت طبیعی و نه یک انتخاب به نظر برسد.

کاسترو[1] (۲۰۲۶) گفتمان رسانه‌های عربی پیرامون مناقشه ایران و اسرائیل با استفاده از مدل سه‌بعدی فرکلاف را بررسی می‌کند. تمرکز این تحقیق بر عملکرد ایران در اجرای «وعده صادق» است که معمولاً از سه دیدگاه مختلف درک می‌شود: موافق، مخالف و بی‌طرف. اطلاعات از سه رسانه‌ی آنلاین عربی گردآوری شده است: المیادین برای طرفداران ایران، الشرق‌الاوسط برای مخالفان آن، و الجزیره به‌عنوان رسانه‌ای بی‌طرف. در سطح توصیف، رسانه‌های طرفدار ایران با برجسته کردن قابلیت‌های نظامی ایران، عملیات ایران را پاسخ موجه به تجاوز اسرائیل به تصویر کشیده‌اند. رسانه‌های ضدایرانی از اقدامات ایران انتقاد می‌کنند و بر پتانسیل بی‌ثباتی منطقه‌ای تأکید می‌کنند. رسانه‌های بی‌طرف نیز با تجزیه و تحلیل پیامدهای بالقوه، پوشش متعادل‌تری ارائه می‌دهند. در سطح تفسیر، همه رسانه‌های عربی مردم عرب را به استقلال تشویق می‌کنند اما رسانه‌های طرفدار ایران خواستار همکاری با ایران برای دفاع در برابر تجاوز اسرائیل هستند. رسانه‌های ضدایرانی تأکید می‌کنند که خود مردم عرب برای نابودی اسرائیل کافی هستند. رسانه‌های بی‌طرف پوشش متعادل و ترویجی با آتش‌بس و گفتگو به‌عنوان راه اصلی ارائه می‌دهند. در سطح تبیین، رسانه‌های ضدایرانی بر اعراب طرفدار ایران به‌عنوان خائن تأکید می‌کنند و رسانه‌های بی‌طرف نقش بین‌المللی را برای دفاع از مردم عرب ترویج می‌دهند.

عامر[2] (۲۰۱۷) با تحلیل گفتمان انتقادی پوشش خبری جنگ غزه در چهار روزنامه بین‌المللی گاردین، تایمز لندن، نیویورک تایمز و واشنگتن‌پست نشان داد که کنشگران اسرائیلی در جایگاه فعال و فلسطینی‌ها در جایگاه منفعل بازنمایی می‌شوند. روزنامه‌های انتخاب‌شده، نقش اسرائیل را در دستیابی به آتش‌بس برجسته می‌کنند که در آن به بازیگران اسرائیلی عمدتاً نقش‌های فعال اختصاص داده می‌شود. در مقابل، چهار روزنامه، نقش فلسطین را در امتناع از آتش‌بس از طریق اختصاص نقش‌های فعال برجسته می‌کنند. یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد که گزارش‌های خبری در مورد جنگ غزه در سال‌های ۲۰۰۸–۲۰۰۹ تحت تأثیر جهت‌گیری‌های سیاسی روزنامه‌ها و همچنین مواضع ایدئولوژیک لیبرال و محافظه‌کارانه آنها قرار دارد.

---

1. Kasturo
2. Amer

هاشم[1] (۲۰۲۶) بااستفاده‌از رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی به بررسی چگونگی انتقال اخبار جنگ آمریکا–اسرائیل و ایران توسط خبرنگاران فاکس نیوز که از ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ آغاز شده است، می‌پردازد. هدف، بررسی پیامدهای ایدئولوژیکی است که خبرنگاران فاکس نیوز هنگام گزارش اخبار منتقل می‌کنند. این مطالعه فرض می‌کند که خبرنگاران فاکس نیوز بی‌طرف نیستند، بلکه ایدئولوژی متعصبانه و جانبدارانه‌ای نسبت به طرفین درگیر نشان می‌دهند. این مطالعه از مدل «مربع ایدئولوژیک» ون‌دایک استفاده می‌کند و تحلیل آن به بررسی ویژگی‌های گفتمانی منتخبی که در داده‌های مورد مطالعه اهمیت دارند، محدود می‌شود. در نهایت، این مطالعه با نتیجه‌گیری‌هایی که فرضیه‌ها را تأیید می‌کند، به پایان می‌رسد.

در میان پژوهش‌هایی که به برساخت «دیگری» در گفتمان سیاست خارجی ایران پرداخته‌اند، مقاله »بررسی تطبیقی نگاه به اسرائیل در گفتمان سیاست خارجی ایران» (عرب عامری و جوادی ارجمند، ۱۳۹۵) مورد توجه است. این پژوهش با بهره‌گیری از چارچوب نظری گفتمان لاکلا و موفه و روش تحلیل متن فرکلاف، به دنبال پاسخی برای این پرسش بنیادین است که چرا اسرائیل به یک «دشمن پایدار» در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تبدیل شده است. نویسندگان استدلال می‌کنند که محاسبات راهبردی و نظریه‌های متداول روابط بین‌الملل، قادر به ارائه تحلیلی ثابت از علل شکل‌گیری و تداوم این دشمنی در طول سه دهه نیستند. در مقابل، آن‌ها با تکیه بر نظریه گفتمان، فرضیه‌ای را مطرح می‌کنند که بر اساس آن، نگاه به اسرائیل در سیاست خارجی ایران را باید در چارچوب «گفتمان انقلاب اسلامی» مورد بررسی قرار داد. پیش از آنکه این تضاد در قالب رقابت‌های راهبردی طرفین قابل تبیین و تفسیر باشد، تلقی از اسرائیل در گفتمان سیاست خارجی غرب‌گرای پهلوی دوم به‌مثابه «خودی» است که نقش مهمی در برساخته شدن اسرائیل به‌عنوان «دیگری» یا غیر در گفتمان سیاست خارجی اسلام سیاسی پس از انقلاب ۱۳۵۷ داشته است. سلطانی و همکاران (۱۳۸۷) نیز با روش تحلیل گفتمان انتقادی، پوشش جنگ ۳۳ روزه اسرائیل و حزب‌الله را در شبکه بی‌بی‌سی بررسی کردند و به سوگیری این شبکه در بازنمایی نقش ایران و حزب‌الله پی بردند.

مرور پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که، علی‌رغم گستردگی مطالعات در حوزه تحلیل گفتمان منازعه، سه شکاف پژوهشی اصلی همچنان باقی است: ۱. تمرکز بر رسانه‌های رسمی و غفلت از پست‌های مستقیم مقامات سیاسی در شبکه‌های اجتماعی (عامر، ۲۰۱۷؛ هاشم، ۲۰۲۶؛ کاسترو،

1. Hashim

۲۰۲۶)؛ ۲. غفلت از گونه گفتمانی متمایز پست‌های میکروبلاگینگ که، به‌دلیل محدودیت تعداد نویسه‌ها، ماهیت شعارگونه و لحظه‌ای بودن، ساختاری متفاوت از سخنرانی‌های رسمی دارند؛ و ۳. محدودیت تحلیل‌های سه‌وجهی موجود به داده‌های رسمی (حمادی، ۲۰۲۶) یا تمرکز بر تحلیل دوجانبه (عرب‌عامری و جوادی‌ارجمند، ۱۳۹۵)، و نیز فقدان رویکردی ترکیبی برای تحلیل هم‌زمان سطوح کلان و خرد گفتمان. پژوهش حاضر با انتخاب سه پست از سه طرف درگیر (ترامپ، نتانیاهو و قالیباف) در دو پلتفرم توییتر و تروث‌سوشال و تحلیل آن‌ها با چارچوب ترکیبی نظریه گفتمان لاکلا و موفه (برای تحلیل مرزهای «ما/آن‌ها») و رویکرد ون‌دایک (برای تحلیل ریزساختارهای زبانی)، درصدد پر کردن این شکاف‌هاست. برخلاف پژوهش‌های پیشین، این پژوهش با تمرکز بر سه «لحظه سیاسی» متمایز در جنگ ۳۸ روزه، امکان مقایسه همزمان راهبردهای غیریت‌سازی هر سه طرف را در واکنش به رویدادهای مشابه فراهم می‌آورد و با شفاف‌سازی معیارهای انتخاب داده‌ها، از گزینش‌گری تأییدکننده پیش‌فرض‌ها پرهیز می‌کند.

۱. ادبیات تحقیق

چارچوب نظری این پژوهش از دو سطح تشکیل شده است: سطح نخست، چارچوب اصلی (هسته تحلیلی) که ترکیبی از نظریه گفتمان لاکلا و موفه و تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک است و تمام تحلیل داده‌ها بر اساس آن انجام می‌شود. سطح دوم، چارچوب‌های مکمل یا لایه‌های مفهومی را دربرمی‌گیرد که شامل نظریه پیوند گفتمانی – دیجیتال[1]، روایت‌های راهبردی و جنگ روایت‌ها[2]، جنگ شناختی و مهندسی روایت[3]، نظریه خودقربانی‌شده و دیگری تهدیدکننده[4]، و تحلیل گفتمان توییتر و رسانه‌های اجتماعی است.

۱-۱. نظریه گفتمان لاکلا و موفه

لاکلا و موفه (۱۴۰۵) با نقد رویکردهای ذات‌گرا در علوم اجتماعی، هویت‌های اجتماعی را برساخته گفتمان می‌دانند. از دیدگاه آنان، هر گفتمانی حول «دال‌های مرکزی»[5] سازماندهی می‌شود که سایر دال‌ها را حول خود معنا می‌بخشند. این دال‌ها از طریق «زنجیره‌های هم‌ارزی»[6]

1. The Discursive-Digital Link
2. Strategic Narratives & Narrative Warfare
3. Cognitive Warfare & Narrative Engineering
4. The Victimized Self and Threatening Other
5 . Nodal Points
6. Chains of Equivalence

به یکدیگر متصل می‌شوند و «ما» را در برابر «دیگری» تعریف می‌کنند. «غیریت‌سازی»[1] فرایندی است که در آن مرز میان «ما» و «آن‌ها» از طریق طرد «دیگری» بازتولید می‌شود. «لحظه‌ی سیاسی»[2] نیز به نقاط عطفی اشاره دارد که در آن‌ها نظم گفتمانی مستقر به چالش کشیده می‌شود و امکان بازتعریف هویت‌ها فراهم می‌گردد. در این پژوهش، از چهار مؤلفه دال مرکزی، زنجیره هم‌ارزی، غیریت‌سازی و لحظه سیاسی برای تحلیل مرزهای گفتمانی «ما/آن-ها» در هر سه پست استفاده می‌شود.

۲-۱. تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک

ون‌دایک (۱۳۹۹) با تأکید بر نقش ایدئولوژی در گفتمان، «مربع ایدئولوژیک»[3] را معرفی می‌کند که بر اساس آن، گفتمان‌های ایدئولوژیک از چهار راهبرد پیروی می‌کنند: تأکید بر اعمال خوب «ما»، تأکید بر اعمال بد «آن‌ها»، کمرنگ‌سازی اعمال بد «ما»، و کمرنگ‌سازی اعمال خوب «آنها». او همچنین به «راهبرد مثبت‌خود»[4] و «راهبرد منفی‌دیگر»[5] به‌عنوان ابزارهای اصلی مشروعیت‌بخشی و غیریت‌سازی اشاره می‌کند. از منظر ون‌دایک، ساختار نحوی نیز خنثی نیست و انتخاب ساختارهای خاص (مانند جملات شرطی، تکرار، تقابل‌های دوگانه) بار ایدئولوژیک دارد. در این پژوهش، از مؤلفه‌های مذکور برای تحلیل لایه‌های پنهان زبانی و ایدئولوژیک هر پست و توییت استفاده می‌شود.

۳-۱. نظریه پیوند گفتمانی - دیجیتال

یکی‌از مهم‌ترین تحولات نظری در سال‌های اخیر، نظریه «پیوند گفتمانی - دیجیتال» است که توسط احسان دهقان[6] (۲۰۲۶) ارائه شده است. دهقان با ترکیب نظریه گفتمان (به ویژه سنت پسامارکسیستی) با چشم‌اندازهای ماتریالیستی جدید، چارچوبی انتقادی برای فهم روابط درهم‌تنیده میان گفتمان، رسانه‌های دیجیتال و پویایی‌های پنهان پشت قطبی‌سازی ارائه می‌دهد. او در این نظریه، «هستی‌شناسی اجتماعی سیال»[7] را معرفی می‌کند که بر اساس آن، گفتمان‌ها و

1. Antagonism
2. Political Moment
3. Ideological Square
4. Positive Self-Presentation
5. Negative Other-Presentation
6. Dehghan
7. Fluid Social Ontology

فناوری‌های ارتباطی دیجیتال به‌طور جدایی‌ناپذیری در هم تنیده شده‌اند و این درهم‌تنیدگی به شکل‌گیری مرزهای آنتاگونیستی در فضاهای دیجیتال کمک می‌کند.

ازمنظر این نظریه، تحلیل یک توییت یا پست سیاسی در فضای مجازی نمی‌تواند صرفاً بر محتوای زبانی آن متمرکز باشد؛ بلکه باید مؤلفه‌های متعددی را در نظر بگیرد: کاربران و کنشگران، هویت‌های جمعی، طراحی و معماری پلتفرم، منطق‌های سرمایه‌داری نئولیبرالی، و پویایی‌های ساختاری قدرت. به عبارت دیگر، پیوند گفتمانی – دیجیتال به پژوهشگر یادآوری می‌کند که هر پست سیاسی در توییتر یا تروث سوشال، نه فقط یک گزاره زبانی، بلکه مداخله مادی–گفتمانی در بستر فنی و سیاسی خاصی است. این رویکرد با پژوهش‌های هم‌سو در حوزه تحلیل گفتمان ماتریالیستی که توسط بیتز[1] و شواب (۲۰۱۸) نظام‌مند شده، و نیز کاربست نظریه شبکه کنشگر[2] در تحلیل رسانه‌های اجتماعی (زهرانی[3] و همکاران، ۲۰۲۵) هماهنگی دارد. این پژوهش‌ها همگی بر این اصل تأکید دارند که گفتمان در فضای دیجیتال نه از طریق کنشگری صرفاً انسانی، بلکه از طریق برهم‌کنش از عناصر انسانی و غیرانسانی (الگوریتم، طراحی پلتفرم، کاربران و زیرساخت‌های فنی) شکل می‌گیرد (بریدر و ویرث[4]، ۲۰۲۵).

این نظریه برای پژوهش حاضر از دو جهت حائز اهمیت است. نخست، به ما امکان می‌دهد تا توییت‌های سه مقام ارشد (ترامپ، قالیباف و نتانیاهو) را نه به‌عنوان متونی منفک از بستر انتشار، بلکه به‌عنوان کنش‌هایی در «پیوند گفتمانی – دیجیتال» تحلیل کنیم که در آن طراحی پلتفرم خود نقشی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به گفتمان ایفا می‌کند. دوم، مؤلفه‌های «کاربران، هویت‌های جمعی و پویایی‌های قدرت» در این نظریه، چارچوبی برای بررسی چگونگی برساخت «ما» و «دیگری» در فضای دیجیتال فراهم می‌آورد که فراتر از تحلیل صرفاً متنی است.

٤-١. روایت‌های راهبردی و جنگ روایت‌ها

نظریه روایت‌های راهبردی که توسط میسکیمون[5] و همکاران (۲۰۱۳) بنیان نهاده شده، به بررسی چگونگی ساخت، فرافکنی و دریافت روایت‌ها توسط بازیگران بین‌المللی برای شکل‌دهی به ادراکات، مشروعیت‌بخشی به اقدامات و تأثیرگذاری بر افکار عمومی می‌پردازد. محور

1. Beetz
2. Actor-Network Theory
3. Zahrani
4. Bareither & Wirth
5. Miskimmon

اصلی این نظریه بر «چه چیزی گفته می‌شود و چگونه روایت‌ها ساخته و منتشر می‌شوند» تمرکز دارد. آن‌ها روایت راهبردی را ابزاری ارتباطی تعریف می‌کنند که از طریق آن، بازیگران سیاسی به رویدادهای گذشته، حال و آینده معنا می‌دهند تا به اهداف سیاسی خود دست یابند. این نظریه سه مرحله اصلی را برای روایت‌های راهبردی شناسایی می‌کند: شکل‌گیری، فرافکنی و دریافت، و سه نوع روایت را از هم متمایز می‌سازد: روایت‌های نظام بین‌الملل، روایت‌های هویتی/ملی و روایت‌های سیاستی/مسئله‌ای.

در سال ۲۰۲۵، لرنر[1] و دیگران این چارچوب را با مفهوم «هستی‌شناسی‌های راهبردی»[2] گسترش داده‌اند و استدلال می‌کنند که روایت‌ها صرفاً چارچوب‌هایی برای تفسیر رویدادها نیستند، بلکه هستی‌شناسی‌هایی را می‌سازند که تعیین می‌کنند چه چیزی در یک منازعه، واقعی و مهم محسوب می‌شود. براین‌اساس، مفهوم جنگ روایت‌ها به‌عنوان یک سازه تحلیلی مستقل در ادبیات مطالعات امنیتی شکل گرفته است که براین‌پایه، روایت پردازی به عنوان یکی از روش‌های عملیاتی هسته‌ای در جنگ‌های مدرن شناخته می‌شود.

۵-۱. جنگ شناختی و مهندسی روایت

نظریه جنگ شناختی به‌عنوان مرحله جدیدی در تکامل منازعات مدرن شناخته می‌شود که در آن ذهن انسان به میدان نبرد مرکزی تبدیل می‌شود. محور اصلی این نظریه بر «چرایی و نحوه تأثیرگذاری روایت‌ها بر ذهن و ادراک انسان» تمرکز دارد و به لایه‌های عمیق‌تر و شناختی‌تر می‌پردازد. براساس‌این دیدگاه که در ادبیات نظامی و امنیتی سال‌های اخیر شکل گرفته، جنگ شناختی فراتر از جنگ اطلاعاتی سنتی عمل می‌کند و با بهره‌گیری از پیشرفت‌های علوم اعصاب، هوش مصنوعی و تحلیل‌های رفتاری، به‌دنبال دستکاری ادراک، باورها و فرآیندهای تصمیم‌گیری مخاطبان است. ناتو آن را به‌عنوان تلاشی عمدی برای تأثیرگذاری، اختلال یا محافظت از فرآیندهای شناختی افراد و جوامع توصیف می‌کند و نقش رو به رشد آن را در تهدیدات هیبریدی مدرن برجسته می‌کند (پازیوک[3] و همکاران، ۲۰۲۵).

مهندسی روایت به‌عنوان رویکردی جدید در عرصه جنگ شناختی و اطلاعاتی، فراتر از مفاهیم سنتی تبلیغات و پروپاگاندا عمل می‌کند. این مفهوم به فرآیند طراحی، کاشت و انتشار

1. Lerner
2. Strategic Ontologies
3. Paziuk

هدفمند روایت‌ها در فضای مجازی اشاره دارد که هدف آن شکل‌دهی به ادراکات عمومی، باورها و فرآیندهای تصمیم‌گیری مخاطبان است. برخلاف روش‌های کلاسیک، مهندسی روایت بر کاشت بذرهای داستانی در ذهن مخاطب تمرکز دارد تا روایت‌ها به‌صورت ارگانیک و طبیعی در جامعه هدف رشد کنند و همین امر شناسایی و مقابله با آنها را دشوار می‌سازد (چان[1]، ۲۰۲۵). این رویکرد از ابزارهای متنوعی نظیر الگوریتم‌های هوش مصنوعی، تحلیل‌های رفتاری، و شبکه‌های اجتماعی برای تولید و انتشار محتوای هدفمند در مقیاسی بی‌سابقه بهره می‌برد. در این چارچوب، الگوریتم‌ها و سیستم‌های پیشنهاد محتوا نقش تعیین‌کننده‌ای در تقویت و همه‌گیری روایت‌ها ایفا می‌کنند (بوکوفسکی[2]، ۲۰۲۵). بنابراین، مهندسی روایت در بستر پیوند گفتمانی – دیجیتال، یک مداخله مادی–گفتمانی محسوب می‌شود که در آن کنشگران انسانی و غیرانسانی (الگوریتم‌ها، کاربران و طراحی پلتفرم) به‌صورت برهم‌کنش پویا، به بازتعریف مرزهای «ما» و «دیگری» در فضای مجازی می‌پردازند.

٦-١. خود قربانی‌شده و دیگری تهدیدکننده

نظریه «خود قربانی‌شده و دیگری تهدیدکننده»[3] توسط سلما بوشفرا[4] (۲۰۲۵) معرفی شده است. این نظریه به بررسی دو سازه گفتمانی بنیادین در ارتباطات پوپولیستی رادیکال می‌پردازد که از طریق «منطق امنیتی‌سازی»[5]، رویدادها و گروه‌ها را به دو دسته «ما» و «آن‌ها» و «خوب» و «بد» تقسیم می‌کنند. بر اساس این چارچوب، گفتمان‌های پوپولیستی «خود» را به‌عنوان قربانی تهدیدات «دیگری» بازنمایی می‌کنند و بدین‌ترتیب دو کارکرد گفتمانی مهم را انجام می‌دهند: نخست، مشروعیت‌بخشی به اقدامات خودی از طریق دفاع در برابر تهدید؛ دوم، غیریت‌سازی «دیگری» به‌عنوان موجودی خطرناک که باید مهار یا حذف شود. پژوهش بوشفرا با تحلیل تطبیقی گفتمان تصویری احزاب رادیکال راست در کشورهای مختلف، نشان می‌دهد که این ساختار گفتمانی فراتر از مرزهای ملی و زبانی عمل می‌کند و می‌تواند به‌عنوان الگوی جهان‌شمول در گفتمان‌های افراطی شناسایی شود.

---

1. Chan
2. Bukowski
3. The Victimized Self and Threatening Other
4. Salma Bouchafra
5. Securitizing Logic

۷-۱. توییتر و تحلیل گفتمان رسانه‌های اجتماعی

در یک دهه اخیر، تحلیل گفتمان رسانه‌های اجتماعی به یکی از حوزه‌های رشدیافته در مطالعات ارتباطات و گفتمان تبدیل شده است. پاپاچریسی (۲۰۱۴) در کتاب «عموم‌های عاطفی»[1] نشان می‌دهد که چگونه پلتفرم‌هایی مانند توییتر به عرصه‌ای برای تولید و انتشار روایت‌های عاطفی تبدیل شده‌اند که ساختارهای قدرت سنتی را به چالش می‌کشند. توییتر به‌دلیل محدودیت کاراکتر، لحظه‌ای بودن و قابلیت بازنشر سریع، به گونه گفتمانی مستقلی تبدیل شده است که قواعد خاص خود را دارد. برایان آت (۲۰۱۷) استدلال می‌کند که توییتر به‌دلیل ساختار فنی خود، گفتمانی شعارگونه، واکنشی و منقطع تولید می‌کند که با اشکال سنتی گفتمان سیاسی تفاوت دارد. او معتقد است که این ویژگی‌ها، توییتر را به ابزاری ایده‌آل برای سیاست‌های پوپولیستی و حقیقت‌های کوچک تبدیل می‌کند که قابلیت نشر و بازنشر سریع دارند.

جکسون[2] و همکاران (۲۰۲۰) در کتاب هشتگ‌اکتیویسم: شبکه‌های عدالت نژادی و جنسیتی[3] به تحلیل گفتمان هشتگ‌ها به‌عنوان عناصر فرامتنی در شبکه‌های اجتماعی پرداخته‌اند. به باور آن‌ها، هشتگ‌ها نه تنها به‌عنوان ابزار طبقه‌بندی محتوا، بلکه به‌عنوان «دال‌های شناور» عمل می‌کنند که معانی متعددی را در خود جای می‌دهند و می‌توانند به «دال‌های مرکزی» گفتمان‌های جدید تبدیل شوند. آن‌ها نشان می‌دهند که هشتگ‌هایی مانند #BlackLivesMatter چگونه از یک برچسب ساده به هسته مرکزی یک گفتمان سیاسی-اجتماعی تبدیل شده‌اند.

مرور ادبیات فوق نشان می‌دهد که به رغم پیشرفت‌های نظری قابل‌توجه در حوزه تحلیل گفتمان دیجیتال، روایت‌های راهبردی و جنگ شناختی، یک شکاف تحقیقاتی مهم همچنان پابرجاست: تحلیل تطبیقی و سه‌وجهی گفتمان بازیگران درگیر در یک جنگ واقعی، در بستر پست‌های مستقیم شبکه‌های اجتماعی همچنان مغفول مانده است. پژوهش حاضر با انتخاب سه پست و توییت از سه طرف درگیر در جنگ ۳۸ روزه (آمریکا و اسرائیل با ایران) و تحلیل آن‌ها با بهره‌گیری از چارچوب‌های نظری مذکور درصدد پر کردن این شکاف است. این پژوهش نشان خواهد داد که چگونه سه گفتمان متفاوت از یک رویداد مشترک، سه واقعیت متفاوت می‌سازند و

1. Affective Publics
2. Jackson
3. #HashtagActivism: Networks of Race and Gender Justice

چگونه پست‌های کوتاه در شبکه‌های اجتماعی می‌توانند حامل پیچیده‌ترین راهبردهای غیریت‌سازی و مشروعیت‌بخشی باشند.

روش پژوهش

این پژوهش با بهره‌گیری از رویکرد کیفی و با استفاده از روش تحلیل گفتمان انجام شده است. در این مطالعه از ترکیب دو نظریه گفتمان استفاده شده است: نظریه گفتمان لاکلا و موفه (۱۴۰۵) برای تحلیل سطح کلان (مرزهای «ما/آن‌ها») و تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک (۱۳۹۹) برای تحلیل سطح خرد (ساختارهای نحوی، واژگانی و بلاغی). این ترکیب روش‌شناختی امکان می‌دهد تا هم «راهبردهای گفتمانی» و هم «ابزارهای زبانی» ساخت آن راهبردها به طور همزمان بررسی شوند.

داده‌های این پژوهش شامل سه توییت و پست از سوی مقامات برجسته سه طرف درگیر در جنگ (آمریکا، اسرائیل، ایران) است. معیارهای انتخاب شامل «مستقیم بودن» (انتشار توسط خود مقام)، «لحظه سیاسی» (انتشار در برهه‌ای حساس از جنگ) و «تنوع گفتمانی» (نمایندگی سه راهبرد متمایز) بوده است.

پژوهش حاضر به اقتضای هدف اصلی خود، از چهار مؤلفه کلیدی نظریه لاکلا و موفه یعنی «دال مرکزی»، «زنجیره هم‌ارزی»، «غیریت سازی» و «لحظه سیاسی» و از سه مؤلفه اصلی رویکرد ون دایک یعنی «مربع ایدئولوژیک»، «راهبرد مثبت خود و منفی دیگر» و «ساختار نحوی» بهره گرفته است. سایر مفاهیم نیز اگرچه در تحلیل‌های تکمیلی به طور ضمنی حضور دارند، اما به‌دلیل تمرکز بر پاسخ به پرسش اصلی پژوهش، در کانون تحلیل قرار نگرفته‌اند.

بنابراین، تحلیل داده‌ها در دو مرحله انجام شده است:

مرحله نخست: در این مرحله که تحلیل سطح کلان است، هر توییت به‌مثابه یک مداخله گفتمانی در نظر گرفته می‌شود که مرز میان «ما» و «دیگری» را بازتولید یا به چالش می‌کشد. تحلیل در این مرحله شامل چهار گام است: ۱. شناسایی دال مرکزی: کدام مفهوم به‌عنوان نقطه ثقل معنایی گفتمان عمل می‌کند و سایر مفاهیم حول آن سازماندهی می‌شوند؟ ۲. ترسیم زنجیره هم‌ارزی: کدام مفاهیم در یک زنجیره معنایی به یکدیگر متصل می‌شوند و «ما» را در برابر «دیگری» تعریف می‌کنند؟ ۳. تحلیل غیریت‌سازی: دیگری چگونه برساخت می‌شود؟ چه ویژگی‌هایی به آن نسبت داده می‌شود؟ آیا انشقاق در غیریت‌سازی (تفکیک مردم از حاکمیت)

صورت می‌گیرد؟ و ۴. تبیین لحظه سیاسی: توییت در چه شرایط خاص تاریخی و موقعیتی منتشر شده است و این لحظه چگونه بر گفتمان تأثیر گذاشته است؟

مرحله دوم: در مرحله سطح خرد، هر توییت از نظر ساختارهای زبانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. تحلیل در این مرحله شامل سه گام است: ۱. تحلیل مربع ایدئولوژیک: چگونه گوینده از چهار راهبرد تأکید بر خوبی «ما»، تأکید بر بدی «آن‌ها»، کمرنگ کردن بدی «ما» و کمرنگ کردن خوبی «آن‌ها» استفاده می‌کند؟ ۲. تحلیل راهبردهای مثبت‌خود و منفی‌دیگر: گوینده از چه ابزارهای زبانی برای بازنمایی مثبت «ما» و بازنمایی منفی «دیگری» استفاده می‌کند؟ (واژگان، صفات، قیود، استعاره‌ها) و ۳. تحلیل ساختار نحوی: گوینده از چه ساختارهای نحوی خاصی استفاده می‌کند و این ساختارها چه بار ایدئولوژیکی دارند؟

برای تضمین اعتبار و پایایی یافته‌ها، چندین راهکار به کار گرفته شده است: ۱. متن اصلی تمام توییت‌ها به زبان اصلی ارائه شده‌اند. نقل قول‌ها و ارجاعات به منابع خبری برای تأیید بافت موقعیتی هر توییت ارائه شده است؛ ۲. روش تحلیل در دو مرحله مشخص و با گام‌های عملیاتی شده، برای هر سه توییت به طور یکسان اجرا شده است؛ و ۳. به‌دلیل حجم محدود نمونه (سه توییت)، یافته‌های این پژوهش قابل تعمیم به کل گفتمان هر طرف نیست. با این حال، انتخاب توییت‌ها بر اساس معیارهای شفاف (مستقیم بودن، لحظه سیاسی، تنوع گفتمانی) انجام شده است تا حداکثر نمایندگی ممکن برای تحلیل عمیق کیفی فراهم شود.

یافته‌ها

در این بخش، سه توییت از سه طرف درگیر در جنگ ۳۸ روزه مورد تحلیل گفتمان‌شناختی قرار می‌گیرد. چارچوب نظری این تحلیل بر پایه مفاهیم نظریه گفتمان لاکلا و موفه و رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک استوار است.

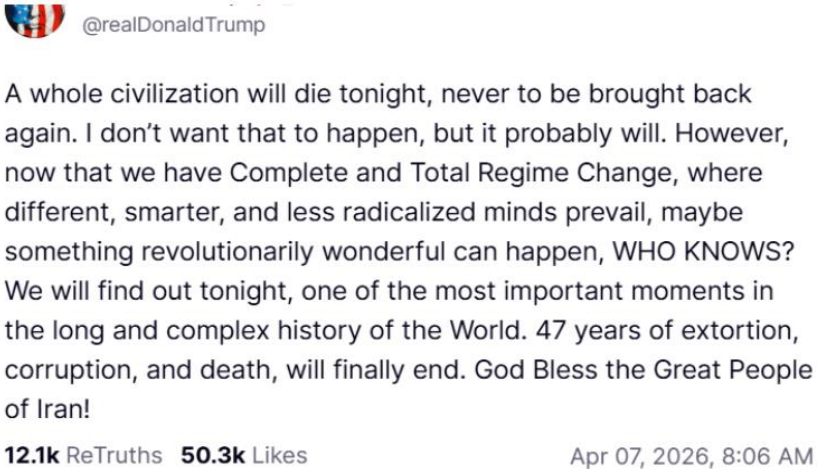
نمونه ۱: تحلیل پست دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا

تاریخ انتشار: ۷ آوریل ۲۰۲۶ (۱۸ فروردین ۱۴۰۵)

پلتفرم: تروث‌سوشال (Truth Social)

بافت موقعیتی: این توییت در آستانه انقضای مهلت بازگشایی تنگه هرمز منتشر شد. جنگ از ۹ اسفند ۱۴۰۴ آغاز شده بود و ایالات متحده تا آن زمان بیش از ۸۰۰۰ هدف نظامی را در ایران

مورد حمله قرار داده بود. در عمل، پس از گذشت مهلت، ترامپ وعده خود را اجرا نکرد و آتش‌بسی دو هفته‌ای اعلام شد.



ترجمه پست به زبان فارسی:

«تمدن کاملی امشب خواهد مرد، هرگز دوباره بازگردانده نخواهد شد. من نمی‌خواهم این اتفاق بیفتد، اما احتمالاً خواهد افتاد. با این حال، اکنون که ما تغییر رژیم کامل و تمام داریم، جایی که ذهن‌های متفاوت، باهوش‌تر و کمتر رادیکال‌شده حاکم هستند، شاید چیزی انقلابی و شگفت‌انگیز اتفاق بیفتد، چه کسی می‌داند؟ ما امشب متوجه خواهیم شد، یکی از مهم‌ترین لحظات تاریخ طولانی و پیچیده جهان. ۴۷ سال باج‌گیری، فساد و مرگ، سرانجام پایان خواهد یافت. خداوند مردم بزرگ ایران را حفظ کند!»

تحلیل نمونه

دال مرکزی: عبارت «تمدن کاملی خواهد مرد، هرگز دوباره بازگردانده نخواهد شد» به‌عنوان دال مرکزی این گفتمان عمل می‌کند. این عبارت به سه دلیل دال مرکزی در نظر گرفته شده است: نخست، در جایگاه آغازین توییت قرار گرفته و افق معنایی کل متن را تعیین می‌کند؛ دوم، سایر گزاره‌های توییت، مانند «نمی‌خواهم»، «۴۷ سال فساد»، «تغییر رژیم» و «دعا برای مردم ایران»، در نسبت با این عبارت معنا می‌یابند و به‌نوعی شرح، تأکید یا استثنایی بر آن محسوب

می‌شوند؛ و سوم، این عبارت مرز «ما/آن‌ها» را بـه شـدیدترین شـکل ممکـن ترسـیم مـی‌کنـد؛ به‌گونه‌ای که «ما» در سوی تمدن و بقا و «آن‌ها» در سوی نابودی و مرگ قرار می‌گیرند.

بنابراین، این عبارت را می‌توان نقطه ثقل و گره‌گاه گفتمانی کل توییت دانست. همچنین، به نظر می‌رسد این دال از سه جهت با تهدیدهای پیشین تفاوت دارد: نخسـت، «تمـدن» مفهـومی تاریخی است که حامل انگاره‌هایی همچون پیشرفت، نظم و انسانیت است؛ دوم، عبـارت «هرگـز بازگردانده نخواهد شد» هرگونه امکان بازسازی را سلب می‌کند؛ و سوم، صفت «کامل» تمامیـت تمدن ایرانی را هدف قرار می‌دهد.

در مجموع، این دال مرکزی نقطه ثقل گفتمانی‌ای ایجاد می‌کند که سایر گزاره‌هـا حـول آن سازمان می‌یابند و به «ما»ی آمریکایی هویتی تمدن‌ساز و به «دیگری» ایرانی هویتی محکوم به نابودی نسبت می‌دهد.

زنجیره هم‌ارزی: در این توییت، دو زنجیره هم‌ارزی قابل‌ردیابی در خود عبارت‌های مـتن وجود دارد: زنجیره تخریب مطلق: «تمدن ⟵ کامل خواهد مرد ⟵ هرگز بازنخواهد گشت» که هرگونه امکان بقا را از «دیگری» سلب می‌کند؛ و زنجیره پایان تـاریخی: «۴۷ سـال بـاج‌گیـری، فساد و مرگ ⟵ پایان خواهد یافـت» کـه تمـام تـاریخ جمهـوری اسـلامی را در یـک عبـارت سه‌کلمه‌ای منفی خلاصه می‌کند. اشاره ترامپ به «تغییـر رژیـم کامـل و تمـام» و «ذهـن‌هـای متفاوت، باهوش‌تر و کمتر رادیکال‌شده» یک زنجیره‌ی هم‌ارزی مسـتقل نیسـت، بلکـه تلاشـی برای گشودن افق معنایی جایگزین در کنار تهدید به نابودی است.

غیریت‌سازی: غیریت‌سازی در این پست در بالاترین سطح ممکن انجام می‌شود و از سه لایه تشکیل شده است: «غیریت‌سازی تمدنی» ایران را نه به‌عنوان دشمن، که به‌عنوان «تمـدن کامل» که «باید بمیرد» برساخت می‌کند. نقطه قوت گفتمـانی ایـن غیریـت‌سـازی در «مـرگ» به‌عنوان یک کلان‌استعاره نهفته است؛ تمدن‌کشی به‌مثابه «پایان دادن بـه حیـات یـک موجـود زنده» روایت می‌شود. غیریت‌سازی اخلاقی–تاریخی از طریق نسبت دادن «بـاج‌گیـری، فسـاد و مرگ» به ۴۷ سال تاریخ ایران، یک روایت تماماً سیاه از کل تاریخ معاصر ایران می‌سـازد کـه در آن هیچ عنصر مثبتی وجود ندارد. اما مهم‌ترین مؤلفه، انشـقاق دوگانـه در غیریـت‌سـازی اسـت: ترامپ در یک حرکت گفتمانی حساب‌شده، «مردم بـزرگ ایـران» را از «تمـدن» و «ذهـن‌هـای متفاوت و باهوش‌تر» را از «ذهن‌های رادیکال پیشین» جدا می‌کند. این انشقاق دوگانه به «مـا» اجازه می‌دهد همزمان هم «تمدن ایران» را تهدید به نابودی کند، هم «مردم ایـران» را دوسـت

بدارد، و هم از «رهبران جدید» به‌عنوان امیدی برای آینده سخن بگوید. «ما» از این طریق به ناجی مردم، حامی ذهن‌های جدید و همزمان نابودکننده تمدن بدل می‌شود؛ پارادوکسی که در قلب این گفتمان جای دارد.

لحظه سیاسی: انتخاب لحظه انتشار این توییت از چند جهت راهبردی است. فشار زمانی حداکثری از طریق تعیین مهلت «امشب» نشان می‌دهد که «ما» به دنبال مذاکره طولانی نیست و «دیگری» را در موقعیتی قرار می دهد که فرصت واکنش محاسبه شده ندارد. ابهام راهبردی از طریق ترکیب تهدید «تمدن خواهد مرد» با امید «شاید چیزی انقلابی و شگفت‌انگیز» و «تغییر رژیم» هاله‌ای از عدم قطعیت ایجاد می‌کند که «دیگری» را در وضعیت تعلیق و وحشت نگه می‌دارد. این توییت در حالی منتشر می‌شود که تمام جهان منتظر سرنوشت تنگه هرمز و نوسانات قیمت نفت هستند. اشاره به «تغییر رژیم کامل و تمام» در کنار مهلت چندساعته، لحظه سیاسی مضاعف ایجاد می‌کند: ترامپ با این عبارت، از یک سو اعلام می‌کند که تغییر رژیم قبلاً رخ داده است و از سوی دیگر تهدید به نابودی تمدن را در چارچوب تثبیت تغییر رژیم قرار می‌دهد. نکته مهم آنکه پس از گذشت مهلت، ترامپ وعده خود را عملی نکرد و آتش‌بس اعلام شد. این «عمل نکردن به تهدید» از منظر تحلیل گفتمان نه یک ضعف، که بخشی از راهبرد اقتدار نمادین است.

مربع ایدئولوژیک: مربع ایدئولوژیک ون‌دایک در این توییت به شکلی نظام‌مند اجرا شده است. متن می‌کوشد نشان دهد که «تأکید بر اعمال خوب «ما» از طریق سه گزاره کلیدی انجام می‌شود: «نمی‌خواهم این اتفاق بیفتد» (ابراز همدردی)، «خداوند مردم بزرگ ایران را حفظ کند» (دعا برای مردم)، و اشاره به «ذهن‌های متفاوت، باهوش‌تر و کمتر رادیکال‌شده» (نشان‌دهنده این است که «ما» به دنبال تحمیل رهبران بهتر بر ایران است). «ما» علی‌رغم داشتن قدرت مطلق تخریب، نمی‌خواهد تمدنی را نابود کند و به آینده‌ای بهتر برای ایران امیدوار است. تأکید بر اعمال بد آن‌ها با «۴۷ سال باج‌گیری، فساد و مرگ» انجام می‌گیرد که تمام تاریخ معاصر ایران را به‌عنوان یک «دوره منفی» برساخت می‌کند. کمرنگ کردن اعمال بد ما در گزاره «اما احتمالاً اتفاق خواهد افتاد» نهفته است. تخریب یک تمدن به‌عنوان امر اجتناب‌ناپذیر و نه انتخاب «ما» ارائه می‌شود؛ بدین‌ترتیب «ما» مسئولیت اخلاقی را رد می‌کند و آن را به گردن شرایط می‌اندازد. کمرنگ کردن اعمال خوب «آنها» در حذف کامل هرگونه اشاره به دستاوردهای علمی،

فرهنگی یا تاریخی ایران آشکار است. در مجموع، این مربع ایدئولوژیک، «ما» را در موقعیت «ناجی اجباری» و «آنها» را در موقعیت «دوره‌ای تاریک که باید پایان یابد» قرار می‌دهد.

راهبرد مثبت‌خود: «ما» به‌عنوان آخرین راه چاره و ناجی اجباری برساخت می‌شود. افزودن جمله دعایی در کنار تهدید به نابودی، بارزترین نمونه گسست گفتمانی میان «ما» و «عمل ما» است. همچنین، اشاره به «تغییر رژیم کامل و تمام» و «ذهن‌های متفاوت و باهوش‌تر» به «ما» اجازه می‌دهد خود را نه تنها ناجی، بلکه آزادکننده معرفی کند.

راهبرد منفی‌دیگر: دارای لایه‌های متعددی است که آن را به نمونه‌ای کلاسیک از غیریت‌سازی گفتمانی تبدیل می‌کند. لایه نخست، تاریخی‌سازی منفی است: در گزاره «۴۷ سال باج‌گیری، فساد و مرگ» تمام تاریخ پس از انقلاب ایران در یک عبارت سه‌کلمه‌ای خلاصه می‌شود که کاملاً منفی است. لایه دوم، غیرانسانی‌سازی ضمنی از طریق کلان‌استعاره مرگ تمدن صورت می گیرد: تمدنی که «باید بمیرد» و «هرگز بازنگردد» عملاً موجودیتی فراتر از یک آفت یا بیماری ندارد که باید ریشه‌کن شود. لایه سوم، تفکیک مردم از حاکمیت (و همچنین تفکیک «ذهن‌های جدید» از «ذهن‌های رادیکال») است که به «ما» اجازه می‌دهد هم علیه رژیم، هم به نفع مردم، و هم حامی رهبران جدید باشد. این تکنیک، پیچیده‌ترین شکل غیریت‌سازی را ایجاد می‌کند که در آن «ما» می‌تواند همزمان از نابودی و نجات سخن بگوید بدون آنکه دچار تناقض آشکار شود.

ساختار نحوی: به نظر می‌رسد هفت ساختار نحوی قابل استنتاج باشد: نخست، جمله شرطی که شرط آن از متن قابل استنتاج است اما به‌صورت صریح ذکر نشده (اگر ایران تنگه هرمز را باز نکند، تمدن کامل خواهد مرد) هرگز به صراحت بیان نمی‌شود و گزاره تهدید را به اظهار واقعیت تبدیل می‌کند. دوم، ترکیب انکار و پذیرش (نمی‌خواهم + اما خواهد شد) «ما» را در موقعیت ناظر درمانده قرار می‌دهد که علی‌رغم میل باطنی‌اش، نمی‌تواند از وقوع فاجعه جلوگیری کند. سوم، جمله‌ای که با هدف ایجاد ابهام راهبردی، ساختار تعجبی – استفهامی به خود گرفته است ?WHO KNOWS با حروف بزرگ نوشته شده که هم امید و هم تهدید را در خود جای می‌دهد. چهارم، دعای پایانی در کنار تهدید به نابودی، پارادوکسی گفتمانی می‌سازد که در آن «ما» هم آرزوی حفظ مردم ایران را دارد و هم تمدن آن مردم را تهدید به نابودی می‌کشاند. پنجم، سه‌تایی تأکیدی مثبت در اشاره به «ذهن‌های متفاوت، باهوش‌تر و کمتر رادیکال‌شده». این سه صفت به‌صورت فزاینده (از تفاوت به هوش به عدم رادیکالیسم) مرتب

شده‌اند و یک سه‌تایی بلاغی ایجاد می‌کنند که یکی از قوی‌ترین ساختارهای اقناع در گفتمان سیاسی است. ششم، ساختار «However, now that...» یک جمله شرطی علّی ایجاد می‌کند که تغییر رژیم را به پیش‌نیاز ضروری برای آینده‌ای بهتر تبدیل می‌کند. هفتم، سه‌تایی تأکیدی منفی در «۴۷ سال باج‌گیری، فساد و مرگ» که سه اسم با بار منفی را در کنار هم قرار می‌دهد و یک سه‌تایی بلاغی دیگر ایجاد می‌کند که در تقابل با سه‌تایی مثبت قرار می‌گیرد. در مجموع، این هفت ساختار نحوی در کنار یکدیگر، گفتمانی پیچیده و چندلایه می‌سازند که در آن «ما» هم تمدن را نابود می‌کند و هم برای مردم دعا می‌کند، هم تغییر رژیم را اعلام می‌کند و هم به آینده‌ای شگفت‌انگیز امیدوار است.

نمونه۲: تحلیل توییت بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل

تاریخ انتشار: ۱۲ ژوئن ۲۰۲۶ (۲۲ خرداد ۱۴۰۵)

پلتفرم: ایکس (X)

بافت موقعیتی: این توییت یک روز پس از آن منتشر شد که ترامپ ادعا کرد توافق با ایران نهایی شده است. نتانیاهو که از این اعلامیه غافلگیر شده بود، این توییت را به‌عنوان واکنش اضطراری برای بازپس‌گیری ابتکار عمل روایی منتشر کرد. تنش آشکار میان گفتمان نتانیاهو (تهدید هسته‌ای) و ترامپ (توافق صلح) در این توییت قابل مشاهده است.


Benjamin Netanyahu - בנימין נתניהו
@netanyahu

Translated from Hebrew Show original

As long as I am Prime Minister of Israel—Iran will not have nuclear weapons.

There is full agreement between me and President Trump on this issue

For over 30 years, I have been at the forefront of the international campaign against Iran's nuclear program.

Had it not been for this campaign, Iran would long ago have had atomi bombs to destroy Israel.

Iran is working to destroy the Jewish state, and I dedicate my life to preventing them from doing so.

As long as I am Prime Minister of Israel, this will not happen.

ترجمه توییت به زبان فارسی:
«تا زمانی که من نخست‌وزیر اسرائیل هستم- ایران به سلاح هسته‌ای دست نخواهد یافت. توافق کامل بین من و رئیس‌جمهور ترامپ در این موضوع وجود دارد. بیش از ۳۰ سال است که در خط مقدم مبارزه بین‌المللی علیه برنامه هسته‌ای ایران بوده‌ام. اگر این مبارزه نبود، ایران مدتها پیش بمب‌های اتمی برای نابودی اسرائیل را در اختیار داشت. ایران برای نابودی کشور یهودی تلاش می‌کند و من زندگی خود را وقف جلوگیری از انجام این کار کرده‌ام. تا زمانی که من نخست‌وزیر اسرائیل هستم، این اتفاق نخواهد افتاد.»

تحلیل نمونه

دال مرکزی: گزاره «تا زمانی که من نخست‌وزیر اسرائیل هستم- ایران به سلاح هسته‌ای دست نخواهد یافت»، به‌عنوان دال مرکزی عمل می‌کند. به نظر می‌رسد دال مرکزی از دو مؤلفه شخصی‌سازی تهدید و شرطی‌سازی وجودی تشکیل شده است. نتانیاهو بقای امنیت اسرائیل را به بقای شخص خود در قدرت گره می‌زند و بدین‌ترتیب سوژه گفتمانی واحد ایجاد می‌کند که در آن «من» با «ما» یکی می‌شود. شرط «تا زمانی که من هستم»، به طور ضمنی می‌گوید که اگر من نباشم، ایران به سلاح هسته‌ای دست خواهد یافت. این تکنیک، «ما» را در موقعیت وابستگی مطلق به رهبر قرار می‌دهد. تکرار این جمله در ابتدا و انتهای توییت، پیام را به‌صورت قدرتمند تثبیت می‌کند. متن می‌کوشد نشان دهد نتانیاهو در تلاش است تا گفتمان «نتانیاهو = تنها مدافع اسرائیل» را هژمونیک کند و «امنیت اسرائیل» را با «بقای سیاسی خود» هم‌ارز سازد.

زنجیره هم‌ارزی: چنین به نظر می‌رسد که این توییت دو زنجیره هم‌ارزی در تقابل با یکدیگر قرار می‌دهد. نخست، زنجیره تهدید هسته‌ای متعلق به «آنها»: «بیش از ۳۰ سال برنامه هسته‌ای ایران ← بمب‌های اتمی برای نابودی اسرائیل ← تلاش برای نابودی کشور یهودی». این زنجیره، تهدید را تاریخی و عادی‌سازی می‌کند: ایران نه فقط اکنون، که برای سه دهه دشمن شماره یک بوده است. دوم، زنجیره دفاع و اجماع متعلق به «ما»: «۳۰ سال مبارزه من در خط مقدم ← توافق کامل با ترامپ ← وقف زندگی من برای جلوگیری». این زنجیره، مشروعیت‌بخشی شخصی و بین‌المللی ایجاد می‌کند. جمله «اگر این مبارزه نبود، ایران مدتها پیش بمب داشت» یک ادعای علّی تاریخی است که «ما» را به‌عنوان تنها مانع نابودی اسرائیل برساخت می‌کند. بقای فیزیکی رژیم اسرائیل به‌طور مستقیم به «۳۰ سال مبارزه» نتانیاهو گره می‌خورد.

غیریت‌سازی: غیریت‌سازی در این توییت متمرکز و تک‌بعدی است و از طریق اتهام نسل‌کشی انجام می‌شود. نتانیاهو سه بار ایران را به نابودی اسرائیل متهم می‌کند: «بمب‌های اتمی برای نابودی اسرائیل»، «ایران برای نابودی کشور یهودی تلاش می‌کند»، و «من زندگی خود را وقف جلوگیری از نابودی اسرائیل کرده‌ام». تکرار فعل نابودی در سه جمله متوالی، ایران را به‌عنوان تهدید نسل‌کشی برساخت می‌کند.

لحظه سیاسی: این توییت واکنشی اضطراری به اعلامیه غافلگیرکننده ترامپ درباره توافق با ایران است که یک روز پیش منتشر شده بود. چنین استنباط می‌شود که چهار مؤلفه این لحظه را برجسته کند: نخست، غافلگیری نتانیاهو: ترامپ توافق را بدون هماهنگی با نتانیاهو اعلام کرد. دوم، پارادوکس توافق کامل با ترامپ در عین حفظ استقلال: نتانیاهو می‌گوید «توافق کامل» با ترامپ دارم اما دفتر او اعلام می‌کند اسرائیل بخشی از توافق نیست. سوم، تعیین خط قرمز: این توییت در آستانه امضای توافق، به ترامپ و ایران می‌فهماند که اسرائیل حق اقدام یکجانبه را حفظ می‌کند. چهارم، شخصی‌سازی سیاست خارجی. تأکید بر این نکته که «تا زمانی که من نخست‌وزیر هستم» پیامی به رقبای داخلی و شرکای بین‌المللی ارسال می‌کند. در مجموع، نتانیاهو با این توییت در تلاش است تا گفتمان اسرائیل قوی و مستقل را هژمونیک کند و از این طریق، هم به مشروعیت داخلی خود بیفزاید و هم به طرف‌های مذاکره‌کننده بفهماند که اسرائیل بدون مشورت با نتانیاهو قابل دور زدن نیست.

مربع ایدئولوژیک: تأکید بر اعمال خوب «ما» از سه طریق قابل شناسایی است: فداکاری شخصی (۳۰ سال مبارزه، وقف زندگی)، «اتحاد استراتژیک با آمریکا» (توافق کامل با ترامپ)، و «قابلیت اجرا» (ممانعت از دستیابی). تأکید بر اعمال بد «آنها» از طریق اتهام نسل‌کشی انجام می‌شود: «بمب‌های اتمی برای نابودی اسرائیل»، «تلاش برای نابودی کشور یهودی». کمرنگ کردن اعمال بد «ما» در حذف کامل هرگونه اشاره به حملات نظامی اسرائیل به ایران آشکار است. کمرنگ کردن اعمال خوب «آنها» نیز در نادیده گرفتن کامل هرگونه تعهد ایران در مذاکرات نمایان است. نتانیاهو فداکاری شخصی و اتحاد با ابرقدرت را محور تأکید بر خوبی «ما» قرار می‌دهد.

راهبرد مثبت‌خود: به نظر می‌رسد این راهبرد مبتنی بر سه ستون باشد: نخست، فداکاری شخصی: نتانیاهو با گفتن «بیش از ۳۰ سال است که در خط مقدم مبارزه بوده‌ام» و «من زندگی خود را وقف جلوگیری کرده‌ام»، خود را به‌عنوان تنها مدافع اسرائیل برساخت می‌کند. دوم، اتحاد استراتژیک با آمریکا: تأکید بر «توافق کامل بین من و رئیس‌جمهور ترامپ»، «ما»ی اسرائیل را

در زیر چتر قدرت آمریکا تعریف می‌کند و مشروعیت آن را افزایش می‌دهد. سوم، قابلیت اجرا: نتانیاهو ادعا می‌کند که ۳۰ سال مبارزه او نتیجه داده است: «اگر این مبارزه نبود، ایران مدتها پیش بمب داشت». این سه ستون در کنار هم تصویری از «ما» می‌سازند که هم قهرمان، هم همراه با آمریکا و هم کارآمد است.

راهبرد منفی‌دیگر: بر دو محور استوار است: محور نخست، اتهام نسل‌کشی است. نتانیاهو سه بار ایران را به «نابودی اسرائیل» متهم می‌کند که سنگین‌ترین اتهام ممکن در حقوق بین‌الملل است. محور دوم، بدعهدی تاریخی است. نتانیاهو با اشاره به ۳۰ سال برنامه هسته‌ای ایران و «اگر مبارزه من نبود، ایران مدتها پیش بمب داشت»، ایران را به‌عنوان بدعهدی که در تمام سه دهه سعی در فریب جامعه جهانی داشته، برساخت می‌کند. این بدعهدی تاریخی به این معناست که حتی اگر ایران امروز امتیازاتی بدهد، نمی‌توان به آن اعتماد کرد.

ساختار نحوی: اینگونه استنباط می‌شود که توییت از چهار ساختار نحوی بهره می‌برد: نخست، جمله شرطی شخصی‌شده در ابتدا و انتها: «تا زمانی که من نخست‌وزیر هستم–ایران به سلاح هسته‌ای دست نخواهد یافت». تکرار این جمله در ابتدا و انتهای توییت، امنیت اسرائیل را به بقای نتانیاهو در قدرت گره می‌زند. دوم، «اگر این مبارزه نبود، ایران مدتها پیش بمب داشت» یک رابطه علّی اجتناب‌ناپذیر تداعی می‌کند که «ما» را به‌عنوان تنها مانع فاجعه برساخت می‌کند. سوم، سه‌تایی تأکیدی نابودی: نتانیاهو سه بار از واژه نابودی استفاده می‌کند که پیام تهدید را تثبیت می‌کند. چهارم، تقابل دوگانه من/آنها: نتانیاهو با استفاده مکرر از ضمیر اول شخص مفرد در یک توییت کوتاه، منازعه را به نبرد شخصی بین خود و رهبران ایران تقلیل می‌دهد. در مجموع، این چهار ساختار نحوی، به نظر می‌رسد گفتمانی می‌سازند که در آن امنیت رژیم اسرائیل با بقای نتانیاهو هم‌ارز می‌شود و هرگونه تهدید این هم‌ارزی، به‌مثابه تهدید وجودی برساخت می‌گردد.

نمونه۳: تحلیل توییت محمدباقر قالیباف، رئیس مجلس و مذاکره‌کننده ارشد ایران

تاریخ انتشار: ۲۹ می ۲۰۲۶ (۸ خرداد ۱۴۰۵)

پلتفرم: ایکس (X)

بافت موقعیتی: این توییت در مراحل نهایی مذاکرات غیرمستقیم ایران و آمریکا منتشر شد. آتش‌بس دو هفته‌ای پیشین به‌دلیل نقض‌های دو طرف در وضعیت شکننده‌ای قرار داشت.

قالیباف این توییت را در واکنش به حمله آمریکا به یک کشتی تجاری ایرانی در دریای عمان منتشر کرد.



تحلیل نمونه

دال مرکزی: «امتیازات را با موشک می‌گیریم» به‌عنوان دال مرکزی این گفتمان عمل می‌کند. کاربست فعل مضارع «می‌گیریم» در زمان حال، معنای تداوم و عادت را به ذهن متبادر می‌کند و گوینده می‌کوشد تا این شیوه را نه یک واکنش استثنایی، که یک رویه طبیعی و همیشگی نشان دهد. در مقابل، گفت‌وگو به جایگاهی ثانویه و صرفاً ابزاری تفهیم کردن تنزل می‌یابد. این دال مرکزی، نقطه ثقل گفتمانی می‌سازد که در آن زور به‌عنوان ابزار اصلی کسب امتیاز و گفت‌وگو صرفاً وسیله‌ای برای تفهیم به تصویر کشیده می‌شود. متن می‌کوشد تا این گفتمان قدرت‌محور را چون یک چارچوبی کارآمد و مشروع در مذاکرات با آمریکا معرفی کند؛ هرچند که تحلیل یک پست به‌تنهایی امکان داوری درباره هژمونی یا تنها گفتمان مشروع را فراهم نمی‌آورد.

زنجیره هم‌ارزی: سه زنجیره هم‌ارزی در این توییت وجود دارد. زنجیره نخست، مقابله با دیپلماسی لیبرال: «امتیازات ← نه با گفت‌وگو ← با موشک ← در مذاکره فقط تفهیم طرف مقابل». در این زنجیره، دیپلماسی مبتنی بر گفت‌وگو و اعتمادسازی به‌عنوان ابزاری ناکارآمد طرد می‌شود و موشک به‌عنوان ابزار حقیقی کسب امتیاز معرفی می‌گردد. زنجیره دوم، بدبینی

راهبردی: «هیچ اعتمادی ← تضمین‌ها و حرف‌ها ← فقط رفتارها معیار است». این زنجیره، هرگونه توافق مبتنی بر قول یا تعهد را پیشاپیش بی‌اعتبار می‌کند و شرط لازم برای هر اقدامی از سوی «ما» را اقدام قبلی طرف مقابل قرار می‌دهد. زنجیره سوم، پیروزی در صلح = آمادگی برای جنگ بعدی: «پیروز هر توافق ← کسی که ← از فردای آن ← بهتر برای جنگ آماده شود». این زنجیره، صلح را نه به‌عنوان پایان خصومت، بلکه آمادگی برای جنگ بعدی تعریف می‌کند و دو مفهوم متضاد (صلح و جنگ) را در یک زنجیره هم‌ارزی با یکدیگر پیوند می‌زند. نوآوری گفتمانی در اینجاست که صلح به‌عنوان مرحله‌ای برای بازسازی قدرت نظامی برای جنگ آتی معنا می‌یابد و بدین‌ترتیب مرز میان وضعیت جنگ و صلح محو می‌شود. در مجموع، این سه زنجیره در کنار هم «ما» را به‌عنوان قدرتی خوداتکا و آماده برای هر سناریویی برساخت می‌کنند.

غیریت‌سازی: چنین استنباط می‌شود که غیریت‌سازی در سه سطح اتفاق می‌افتد. سطح نخست، غیریت‌سازی معرفت‌شناختی: «ما» در موقعیت آگاه و «دیگری» در موقعیت نادان و نیازمند تعلیم قرار می‌گیرد. «ما» کسی است که حقیقت را می‌داند و «دیگری» کسی است که باید این حقیقت را بفهمد خواه با موشک خواه با حرف. این غیریت‌سازی بسیار ظریف‌تر از اتهام‌زنی مستقیم است. سطح دوم، غیریت‌سازی مبتنی بر بی‌اعتمادی مطلق: «هیچ اعتمادی به تضمین‌ها یا حرف‌ها نداریم». این گزاره، «دیگری» را به کلی از دایره قابلیت اعتماد خارج می‌کند و یک ویژگی ذاتی برای آن قائل می‌شود. سطح سوم، غیریت‌سازی آینده‌نگر: «دیگری» به‌عنوان رقیبی که باید از آن پیشی گرفت در رقابت تسلیحاتی پس از صلح برساخت می‌شود. قالیباف برخلاف ترامپ از انشقاق مردم و حاکمیت استفاده نمی‌کند و آمریکا را یکپارچه دشمن برساخت می‌کند. این عدم انشقاق نشان می‌دهد که در گفتمان قالیباف، «دیگری» نه قابل تفکیک به بخش‌های خوب و بد، بلکه یک کل یکپارچه و غیرقابل اعتماد است.

لحظه سیاسی: می‌توان گفت که چهار مؤلفه این لحظه را برجسته می‌کند: مؤلفه نخست، ورود به دور نهایی مذاکرات است. منابع خبری از پیشرفت‌های جزئی در مذاکرات غیرمستقیم و نزدیک شدن به یک تفاهم اولیه خبر می‌دادند. قالیباف در این نقطه حساس، با لحنی تند و غیرمتعارف، خط قرمزهای ایران را در فضای عمومی ترسیم می‌کند. مؤلفه دوم، نقض آتش‌بس و تقویت اهرم نظامی است. اندکی پیش از این توییت، نیروی دریایی آمریکا یک کشتی تجاری ایرانی را در دریای عمان هدف قرار داده بود. قالیباف با این توییت به آمریکا می‌فهماند که «ما» همزمان با مذاکره، قدرت نظامی خود را افزایش می‌دهد و هرگونه فشار اضافی با پاسخ متناسب

مواجه خواهد شد. مؤلفه سوم، تثبیت مشروعیت داخلی است. قالیباف با این اظهارات تند، خود را به‌عنوان مدافع سرسخت منافع ملی و مرد عمل به افکار عمومی داخلی معرفی می‌کند و از اتهام سازش با آمریکا مصون می‌ماند. مؤلفه چهارم، فشار بر تیم مذاکره‌کننده برای جلوگیری از عقب‌نشینی است. این توییت در واقع یک «مداخله گفتمانی» در فرآیند مذاکرات است که هدف آن تعیین محدوده مجاز برای امتیازدهی و جلوگیری از هرگونه عقب‌نشینی است. در مجموع، قالیباف با این توییت در تلاش است تا گفتمان «قدرت‌محور» را به‌عنوان چارچوب مسلط مذاکرات تثبیت کند و از این طریق، هم به هژمونی گفتمانی در فضای داخلی ایران دست یابد و هم به طرف آمریکایی بفهماند که «ما» از موضع ضعف وارد مذاکره نشده‌ایم.

مربع ایدئولوژیک: تأکید بر اعمال خوب «ما» از طریق برجسته‌سازی صریح قدرت نظامی به‌عنوان یک دستاورد صورت می‌گیرد. «امتیازات را با موشک می‌گیریم». «ما» آنقدر قدرتمندیم که می‌توانیم بدون نیاز به التماس دیپلماتیک، امتیازات خود را بگیریم. «تأکید بر اعمال بد «آنها» با غیاب و از طریق پیش‌فرض گرفتن غیرقابل اعتماد بودن انجام می‌شود. قالیباف مستقیماً اتهامی به آمریکا نمی‌زند، بلکه غیرقابل اعتماد بودن را یک ویژگی ذاتی و پیشینی «دیگری» فرض می‌کند. این تکنیک «اتهام از طریق پیش‌فرض»[1] نامیده می‌شود که بسیار ظریف‌تر از اتهام مستقیم است. کمرنگ کردن اعمال بد «ما» با هیچ اقدامی قبل از اقدام طرف مقابل اجرا می‌شود: «ما» هیچ‌گاه آغازگر نیست؛ همیشه پاسخ‌دهنده به اقدام دیگری است. این گزاره، هرگونه اقدام نظامی ایران را در چارچوب دفاع مشروع قرار می‌دهد. «کمرنگ کردن اعمال خوب «آنها» در حذف کامل هرگونه اشاره به حسن نیت یا تعهدات آمریکا آشکار است؛ حتی اگر آمریکا تعهدی بدهد، در این گفتمان قول فاقد ارزش است و اقدام تنها معیار سنجش است.

راهبرد مثبت‌خود: راهبرد مثبت‌خود در این گفتمان بر سه ستون اصلی استوار است: نخست، خوداتکایی نظامی؛ گزاره «امتیازات را با موشک می‌گیریم» بر این دلالت دارد که «ما» برای تأمین خواسته‌های خود به قدرت‌ها یا نهادهای بین‌المللی وابسته نیست و از ظرفیت نظامی خود به‌عنوان ابزار اصلی تحقق اهداف استفاده می‌کند. این مؤلفه با گفتمان مقاومت در سنت سیاسی ایران همخوانی دارد و بر استقلال و اتکای به توان داخلی تأکید می‌گذارد. دوم، عقلانیت راهبردی؛ گزاره «پیروز هر توافق کسی است که از فردای آن بهتر برای جنگ آماده شود» تصویری از «ما» به‌مثابه کنشگری واقع‌بین، حسابگر و برخوردار از عقلانیت راهبردی ارائه

1. Accusation by Presupposition

می‌دهد. در این چارچوب، «ما» نه کنشگری احساسی و ساده‌لوح، بلکه بازیگری است که تداوم آمادگی نظامی را شرط حفظ دستاوردهای سیاسی و تأمین امنیت می‌داند. بر این اساس، صلح پایدار بدون برخورداری از قدرت بازدارنده و توان نظامی کافی، شکننده تلقی می‌شود. سوم، وفاداری به اصول و عدم آغازگری؛ گزاره «هیچ اقدامی قبل از اقدام طرف مقابل انجام نخواهد شد» «ما» را در جایگاه کنشگری قرار می‌دهد که آغازگر تجاوز نیست و اقدامات نظامی خود را در چارچوب دفاع و پاسخ به کنش «دیگری» تعریف می‌کند. این گزاره، ضمن کمرنگ کردن مسئولیت «ما» در منازعه، تصویری اخلاقی از آن ارائه می‌دهد که بر اصل عدم آغازگری و مشروعیت دفاع از خود استوار است. این سازوکار، که «حقانیت دفاع از خود»[1] نامیده می‌شود، یکی از قوی‌ترین ابزارهای مشروعیت‌بخشی در گفتمان‌های نظامی است.

راهبرد منفی‌دیگر: به نظر می‌رسد این راهبرد از سه تکنیک غیرمستقیم بهره می‌برد: نخست، بی‌اعتباری پیشینی است: «هیچ اعتمادی به تضمین‌ها یا حرف‌ها نداریم». در این گزاره، «غیر» (آمریکا) غیرقابل اعتماد برساخت می‌شود. این ویژگی ذاتی برای «دیگری» قائل می‌شود که نیازی به اثبات ندارد. دوم، ساده‌سازی از طریق تقابل دوگانه[2] است: گفت‌وگو در مقابل موشک. در این تقابل، گفت‌وگو (که ویژگی بارز دیپلماسی آمریکایی است) به‌عنوان ابزاری ضعیف، بی‌اثر و فریبکارانه برساخت می‌شود، در حالی که موشک (ابزار ایران) به‌عنوان تنها راه واقعی و مؤثر معرفی می‌گردد. سوم، حذف سوژگی از دیگری[3] است: «در مذاکره فقط آن‌ها را تفهیم می‌کنیم». در این گزاره، «دیگری» نقشی جز گیرنده پیام ندارد. «دیگری» نه مذاکره‌کننده‌ای برابر، که دانش‌آموزی در کلاس درس «ما»ست که باید حقیقت را به او تفهیم کرد. در مجموع، این سه تکنیک «دیگری» را از سه جهت (اعتماد، کارآمدی و کرامت) تخریب می‌کنند و «ما» را در موقعیت برتر قرار می‌دهند.

ساختار نحوی: به نظر می‌رسد این توییت از چندین ساختار نحوی قدرتمند بهره می‌برد که هر یک بار ایدئولوژیک مشخصی دارند: ساختار نخست، جمله کوتاه با کنشگر نامرئی است: «امتیازات را با موشک می‌گیریم»؛ در این گزاره فاعل جمله «ما»ست اما به صراحت ذکر نمی‌شود. حذف فاعل نوعی قدرت بدیهی ایجاد می‌کند: «ما» چنان قدرتی دارد که نیازی به نام بردن نیست. ساختار دوم، تقابل دوگانه با ترجیح صریح است: «نه با گفت‌وگو، بلکه با موشک».

1. Self-defense Legitimacy
2. Binary Simplification
3. Desubjectification of the Other

این ساختار یکی‌از قوی‌ترین ساختارهای اقناعی است که به شنونده می‌فهماند گفت‌وگو، بی‌ارزش و موشک، ارزشمند است. ساختار سوم، جمله شرطی ضمنی است: «هیچ اقدامی قبل از اقدام طرف مقابل انجام نخواهد شد». این جمله را می‌توان به اگر طرف مقابل اقدامی انجام دهد، ما اقدام خواهیم کرد بازنویسی کرد. این کار شرط را به قانون تبدیل می‌کند: گویی این قانون حاکم بر روابط میان «ما» و «دیگری»ست، نه یک انتخاب استراتژیک. ساختار چهارم، جمله تعریفی با بار ارزشی است: «پیروز هر توافق کسی است که از فردای آن بهتر برای جنگ آماده شود». قالیباف در این جمله به بازتعریف مفهوم پیروزی در صلح می‌پردازد. پیروزی برابر با آمادگی نظامی برای جنگ بعدی قرار می‌گیرد. این جابه‌جایی معنایی یکی از مهم‌ترین ابزارهای گفتمانی برای تغییر برداشت عمومی از مفاهیم است.

جدول ۱. خلاصه تحلیل مؤلفه‌های گفتمانی

مؤلفه	پست ترامپ	توییت نتانیاهو	توییت قالیباف
دال مرکزی	تمدن کامل خواهد مرد، هرگز بازنخواهد گشت	تا زمانی که من نخست‌وزیر هستم ایران سلاح هسته‌ای نخواهد داشت	امتیازات را با موشک می‌گیریم
زنجیره هم‌ارزی	تخریب مطلق + جبرگرایی اخلاقی + پایان تاریخی	تهدید هسته‌ای (آن_ها) در برابر دفاع و اجماع (ما)	مقابله با دیپلماسی لیبرال + بدبینی راهبردی + صلح = آمادگی برای جنگ
غیریت‌سازی	تمدنی + اخلاقی–تاریخی + انشقاق مردم/حکومت	تهدید وجودی نسل‌کش (متمرکز و تک‌بعدی)	معرفت‌شناختی + بی‌اعتمادی مطلق + آینده‌نگر
لحظه سیاسی	فشار زمانی حداکثری، ابهام راهبردی، اقتدار نمادین	واکنش اضطراری به ترامپ، پارادوکس اتحاد/استقلال	دور نهایی مذاکرات، نقض آتش‌بس، تثبیت مشروعیت داخلی
مربع ایدئولوژیک	تأکید بر «نمی‌خواهم» و دعا برای مردم ایران	تأکید بر فداکاری شخصی و اتحاد با ترامپ	تأکید بر قدرت نظامی به‌مثابه خوبی
راهبرد مثبت‌خود	کودن همسایه (ما که نمی‌خواستیم)	قهرمان ملی + شریک استراتژیک ترامپ	خوداتکایی نظامی + عقلانیت راهبردی + وفاداری به اصول
راهبرد منفی‌دیگر	تاریخی‌سازی منفی + غیرانسانی‌سازی + تفکیک مردم/حکومت	اتهام نسل‌کشی + بدعهدی تاریخی	بی‌اعتباری پیشینی + تقابل دوگانه + حذف سوژگی
ساختار نحوی کلیدی	جمله شرطی نامرئی، ترکیب انکار و پذیرش، دعای پایانی	جمله شرطی شخصی‌شده و تکرار، سه‌تایی تأکیدی نابودی، تقابل من/آن‌ها	کنشگر نامرئی، تقابل دوگانه، جمله شرطی ضمنی، بازتعریف مفاهیم

بحث و نتیجه‌گیری

تحلیل سه توییت از سه طرف درگیر در جنگ ۳۸ روزه نشان داد که هر یک از این گفتمان‌ها از راهبردهای متمایزی برای برساخت «ما» و «دیگری» استفاده می‌کنند. گفتمان آمریکا (پست ترامپ) مبتنی بر تمدن‌کشی با ابراز همدردی دروغین است. ترامپ با دال مرکزی مرگ تمدن و زنجیره هم‌ارزی «تخریب مطلق + جبرگرایی اخلاقی + پایان تاریخی»، ایران را نه به‌عنوان یک دشمن نظامی، بلکه یک تمدن کامل که «باید بمیرد» برساخت می‌کند. مهم‌ترین ویژگی این گفتمان، انشقاق در غیریت‌سازی (تفکیک مردم از حاکمیت) است: ترامپ مردم بزرگ ایران را از تمدن جدا می‌کند و با دعا برای مردم در کنار تهدید به نابودی تمدن، پارادوکسی گفتمانی می‌سازد که در آن «ما» هم ناجی مردم و هم نابودگر تمدن است. فشار زمانی حداکثری و سپس عقب‌نشینی از تهدید، نشان‌دهنده راهبرد اقتدار نمادین است: «ما» چنان قدرتمند است که حتی بدون اجرای تهدید، دیگری تسلیم می‌شود.

گفتمان اسرائیل (توییت نتانیاهو) مبتنی بر شخصی‌سازی تهدید است. نتانیاهو با دال مرکزی شرطی‌سازی وجودی، امنیت اسرائیل را به بقای شخص خود در قدرت گره می‌زند. دو زنجیره هم‌ارزی در تقابل با یکدیگر قرار دارند: زنجیره تهدید هسته‌ای (بیش از ۳۰ سال برنامه هسته‌ای ایران ← بمب برای نابودی اسرائیل) و زنجیره دفاع و اجماع (۳۰ سال مبارزه من ← توافق کامل با ترامپ ← وقف زندگی من). غیریت سازی در این گفتمان برخلاف دو توییت دیگر متمرکز و تک‌بعدی است و از طریق اتهام نسل‌کشی (سه بار تکرار نابودی اسرائیل) سنگین‌ترین اتهام ممکن در حقوق بین‌الملل را به ایران نسبت می‌دهد. لحظه سیاسی این توییت نشان می‌دهد که نتانیاهو همزمان به دنبال حفظ اتحاد با آمریکا و استقلال عملیاتی اسرائیل است.

گفتمان ایران (توییت قالیباف) مبتنی بر قدرت است. قالیباف با صراحت کامل اعلام می‌کند که زور ابزار اصلی کسب امتیاز است. سه زنجیره هم‌ارزی در این گفتمان وجود دارد: مقابله با دیپلماسی لیبرال، بدبینی راهبردی و پیروزی در صلح= آمادگی برای جنگ بعدی. غیریت‌سازی در سه سطح معرفت‌شناختی، بی‌اعتمادی مطلق و آینده‌نگر انجام می‌شود و «دیگری» (آمریکا) را به دانش‌آموزی نادانی تبدیل می‌کند که باید به او بفهماند. قالیباف برخلاف ترامپ از انشقاق مردم و حاکمیت استفاده نمی‌کند و آمریکا را یکپارچه دشمن برساخت می‌کند. لحظه سیاسی این توییت نشان می‌دهد که قالیباف در حال تعیین خط قرمزهای ایران در آستانه توافق صلح است.

علیرغم تفاوت‌های عمیق در راهبردهای غیریت‌سازی، هر سه گفتمان در یک نقطه اشتراک دارند: «ما» هرگز آغازگر تجاوز نیست و همیشه در موضع دفاع یا پاسخ قرار دارد. ترامپ می‌گوید «نمی‌خواهم»، اما ایران او را به این اقدام وادار می‌کند. قالیباف تأکید می‌کند که «هیچ اقدامی قبل از اقدام طرف مقابل انجام نخواهد شد». نتانیاهو نیز بر «۳۰ سال مبارزه برای جلوگیری» تأکید دارد. این ادعای مشترک درباره مشروعیت دفاعی، نشان‌دهنده فراگیری این راهبرد گفتمانی در منازعات بین‌المللی است. هیچ‌یک از سه طرف حاضر نیستند خود را آغازگر تجاوز معرفی کنند؛ بلکه همگی خود را در جایگاه واکنش‌دهنده به تهدید «دیگری» قرار می‌دهند.

این پژوهش نشان می‌دهد که ترکیب نظریه گفتمان لاکلا و موفه با رویکرد ون‌دایک می‌تواند تصویری جامع از راهبردهای گفتمانی در جنگ روایت‌ها ارائه دهد. لاکلا و موفه ابزارهایی برای تحلیل مرزهای گفتمانی (ما/آن‌ها) و لحظات سیاسی فراهم می‌کنند، در حالی که ون دایک ابزارهایی برای تحلیل ساختارهای خرد زبانی (واژگان، نحو، بلاغت) و راهبردهای ایدئولوژیک ارائه می‌دهد. همچنین، توییت‌ها به‌عنوان گونه گفتمانی مختصر و شعارگونه، می‌توانند حامل پیچیده‌ترین راهبردهای غیریت‌سازی و مشروعیت‌بخشی باشند. توییت‌ها، هر یک شبکه‌ای از مفاهیم پیچیده را در قالبی فشرده ارائه می‌دهند.

پیشنهادها

براساس یافته‌های پژوهش حاضر، پیشنهادها در دو سطح ارائه می‌شود: پیشنهادهای کاربردی و رسانه‌ای (برای سیاست‌گذاران، دیپلمات‌ها، روزنامه‌نگاران و فعالان رسانه) و پیشنهادهای پژوهشی (برای پژوهشگران حوزه تحلیل گفتمان، مطالعات رسانه و روابط بین‌الملل).

پیشنهادهای کاربردی و رسانه‌ای

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که هر سه بازیگر (آمریکا، ایران و اسرائیل) از راهبردهای گفتمانی مشابهی برای مشروعیت‌بخشی به اقدامات خود استفاده می‌کنند. بر این اساس، پیشنهادهای زیر به سیاست‌گذاران و فعالان رسانه ارائه می‌شود:

الف) آگاهی از راهبردهای غیریت‌سازی در رسانه‌های اجتماعی

مقامات سیاسی و دیپلمات‌ها باید درباره سازوکارهای گفتمانی که از طریق آن‌ها «دیگری» به‌عنوان تهدید برساخت می‌شود، آگاهی داشته باشند. تحلیل توییت‌های ترامپ، قالیباف و

نتانیاهو نشان داد که هر سه طرف از الگوهای مشابهی برای برساخت «ما» و «دیگری» استفاده می‌کنند. آگاهی از این راهبردها به سیاست‌گذاران کمک می‌کند تا روایت‌های خود را هدفمندتر طراحی کنند و از دامنه تأثیر روایت‌های رقیب بکاهند.

ب) طراحی روایت‌های مبتنی بر واقعیت‌های مشترک

یکی از چالش‌های اصلی در جنگ روایت‌ها، نبود «واقعیت مشترک» میان طرفین است. این پژوهش نشان داد که هر سه گفتمان «خود» را در موضع دفاع مشروع و «دیگری» را در موضع تهاجم برساخت می‌کنند. دیپلمات‌ها و مقامات رسانه‌ای می‌توانند با طراحی روایت‌هایی که بر عناصر مشترک (مانند منع جنگ‌افروزی، احترام به قواعد بین‌المللی و حمایت از غیرنظامیان) تأکید دارند، زمینه را برای کاهش قطبی‌سازی و ایجاد بسترهای مشترک گفتمانی فراهم آورند.

ج) آموزش سواد رسانه‌ای و تشخیص راهبردهای گفتمانی

با توجه به اینکه توییت‌های مقامات سیاسی واقعیت جنگ را می‌سازند، آموزش سواد رسانه‌ای به مخاطبان (به ویژه در زمان‌های بحران) ضروری است. روزنامه‌نگاران و فعالان رسانه می‌توانند با تولید محتوای آموزشی درباره راهبردهای غیریت‌سازی به مخاطبان کمک کنند تا روایت‌های سیاسی را نقادانه تحلیل کنند. پیشنهاد می‌شود شبکه‌های برون‌مرزی صداوسیما برنامه‌هایی در قالب آموزش سواد رسانه‌ای با تمرکز بر جنگ، داشته باشند.

د) پایش مستمر گفتمان‌های دیجیتال در بحران‌ها

نهادهای سیاست‌گذار و مراکز مطالعات راهبردی باید سازوکارهایی برای پایش مستمر گفتمان‌های دیجیتال در زمان بحران‌های سیاسی و نظامی ایجاد کنند. تحلیل توییت‌های مقامات ارشد در جنگ نشان داد که لحظات سیاسی بستر شکل‌گیری راهبردهای گفتمانی تازه‌ای هستند. پایش مستمر این لحظات سیاسی می‌تواند به شناسایی تغییرات گفتمانی و پیش‌بینی رفتارهای سیاسی آینده کمک کند.

پیشنهادهای پژوهشی

براساس محدودیت‌ها و یافته‌های این پژوهش، پیشنهادهای زیر برای پژوهش‌های آتی ارائه می‌شود:

الف) تحلیل بسترهای پلتفرمی

این پژوهش بر تحلیل محتوای سه توییت متمرکز بود. پژوهش‌های آتی می‌توانند به تحلیل تطبیقی گفتمان در پلتفرم‌های مختلف بپردازند و بررسی کنند که طراحی و معماری هر پلتفرم (محدودیت کاراکتر، الگوریتم‌های پیشنهاد محتوا، قابلیت بازنشر) چگونه بر ساختار گفتمان و راهبردهای غیریت‌سازی تأثیر می‌گذارد.

ب) تحلیل واکنش‌های کاربران و شبکه‌های بازنشر

پژوهش حاضر بر تولید روایت (توییت‌های مقامات) متمرکز بود. پژوهش‌های آتی می‌توانند به تحلیل واکنش‌های کاربران (کامنت‌ها، بازتوییت‌ها، لایک‌ها) و شبکه‌های بازنشر بپردازند تا نشان دهند که چگونه روایت‌های تولیدشده توسط مقامات در فضای عمومی دریافت، بازتولید یا به چالش کشیده می‌شوند.

ج) تحلیل تطبیقی گفتمان بازیگران دولتی و غیردولتی

این پژوهش گفتمان سه بازیگر دولتی را تحلیل کرد. پژوهش‌های آینده می‌توانند به مقایسه گفتمان بازیگران دولتی با گفتمان بازیگران غیردولتی (مانند رسانه‌های مستقل، اینفلوئنسرها، شهروندان عادی) در مورد جنگ بپردازند و نشان دهند که چگونه «جنگ روایت‌ها» در سطوح مختلف جامعه جریان دارد.

د) تحلیل گفتمان شناختی

پژوهش‌های آتی می‌توانند با بهره‌گیری از روش‌های شناختی (مانند تحلیل سوگیری‌های شناختی، تحلیل چارچوب‌های ذهنی) به تحلیل عمیق‌تری از راهبردهای دستکاری ادراک در توییت‌های سیاسی بپردازند و نشان دهند که چگونه روایت‌ها بر فرآیندهای تصمیم‌گیری مخاطبان تأثیر می‌گذارند.

هـ) تحلیل جنگ روایت‌ها در بازه زمانی گسترده‌تر

این پژوهش بر بازه جنگی ۳۸ روزه متمرکز بود. پژوهش‌های آتی می‌توانند گفتمان تـوییتری ایران، آمریکا و اسرائیل را در بازه زمانی گسترده‌تر (مثلاً یک دهـه) مـورد بررسـی قـرار دهنـد و الگوهای تغییر و تداوم در راهبردهای غیریت‌سازی را شناسایی کنند.

تقدیر و تشکر

این مقاله حاصل یک پژوهش مستقل است که توسط نویسنده انجام شده و تحت حمایـت هـیچ سازمانی قرار ندارد.

تعارض منافع

نویسنده اعلام می‌کند که در فرایند نگارش، ارسال و انتشار این مقاله هیچ‌گونه تعـارض منـافعی وجود نداشته است. همچنین همه ملاحظات اخلاقی پـژوهش، از جملـه پرهیـز از سـرقت ادبـی، پرهیز از جعل یا تحریف داده‌ها، ارسال یا انتشار مکرر و ملاحظات مربوط به استفاده از ابزارهـای هوش مصنوعی مطابق قواعد وزارت عتف، رعایت شده است.

فهرست منابع

سلطانی، ع.، تفضلی، ب.، و صدقی، ر. (۱۳۸۷). تحلیل گفتمان سیاسی رسانه‌ها. علوم سیاسی، ۱۱(۴۲)، ۶۵-۹۳.
https://civilica.com/doc/1748305

عرب‌عامری، ج.، و جوادی ارجمند، م. (۱۳۹۵). بررسی تطبیقی نگاه به اسرائیل در گفتمان سیاست خارجی ایران (مطالعه موردی: گفتمان غرب‌گرای پهلوی دوم و گفتمان اسلام سیاسی امام خمینی). راهبرد، ۲۵(۸۰)، ۳۵-۶۶.
https://rahbord.csr.ir/article_۱۲۴۵۹۸_d۴۶۸fde۷۲۸daea۲۴۱a۷c۶۸۲۲۶e۶a۷۲۰a.pdf

لاکلا، ا.، و موفه، ش. (۱۴۰۵). هژمونی و استراتژی سوسیالیستی (م. رضایی، مترجم). تهران: نشر ثالث.

ون‌دایک، ت. (۱۳۹۹). تحلیل متن و گفتمان (پ. کی‌فرخی، مترجم). تهران: پرسش.

Amer, M. (2017). Critical discourse analysis of war reporting in the international press: the case of the Gaza war of 2008–2009. *Humanities and Social Sciences Communications*, 3(1).
https://doi.org/10.1057/palcomms.2017.13

Bareither, C., & Wirth, S. (2025). Social media feeds as curatorial assemblages: A conceptual framework. *Media, Culture & Society*, 48(1), 1-18. https://doi.org/10.1177/01634437251360372

Beetz, J., & Schwab, V. (Eds.). (2018). *Material Discourse - Materialist Analysis: Approaches in Discourse Studies*. Lanham: Lexington Books.

Bouchafra, S. (2025). The victimized Self and threatening Other: A cross-country analysis of (in)security representations in the visual discourse of populist radical right parties. *Discourse & Society*, 37(3), 1-25. https://doi.org/10.1177/09579265251370392

Bukowski, M. F. (2025). Agents of chaos: The shadow campaign against the West. *MediaWell, Social Science Research Council*. https://mediawell.ssrc.org/citations/agents-of-chaos-the-shadow-campaign-against-the-west/

Chan, E. (2025). Narrative engineering in intelligence and geopolitics. *APSA Preprints*. https://preprints.apsanet.org/engage/api-gateway/apsa/assets/orp/resource/item/68ca4ca09008f1a4670e0c10/original/inception-in-narrative-engineering-in-intelligence-and-geopolitics.pdf

Dehghan, E. (2026). *The discursive-digital link: Antagonism and polarisation in digital spaces*. Routledge.

Hammadi, S. S. (2026). Same war, different words: Critical metaphor analysis of official political discourse in the US-Israel-Iran conflict 2026. *Anbar University Journal of Languages and Literature*, 18(2), 63–74. https://doi.org/10.37654/aujll763

Hashim, A. M. (2026). Ideology and neutrality in news reporting: A critical discourse analysis of selected Fox News reports on the US-Israel-Iran war. *Wasit Journal for Human Sciences*, 22(2), 1566–1580. https://doi.org/10.31185/wjfh.Vol22.Iss2.1827

Jackson, S. J., Bailey, M., & Welles, B. F. (2020). *#HashtagActivism: Networks of Race and Gender Justice*. The MIT Press. https://doi.org/10.7551/mitpress/10858.001.0001

Kasturo, H. (2026). Arab media responses to the Iran-Israel conflict: Fairclough's critical discourse analysis approach. In *Proceedings of the 4th International Conference of Research on Language 2025 (IROLE 2025)* (pp. 127–146). Atlantis Press. https://doi.org/10.2991/978-2-38476-563-8_11

Lerner, A. B., Miskimmon, A., & O'Loughlin, B. (2025). Thinking outside the box: from frames to strategic ontologies in the analysis of media, war, and conflict. *Media, War and Conflict*, 18(4), 473-480. https://doi.org/10.1177/17506352251371904

Miskimmon, A., O'Loughlin, B., & Roselle, L. (2013). *Strategic narratives: Communication power and the new world order*. Routledge.

Ott, B. L. (2017). The age of Twitter: Donald J. Trump and the politics of debasement. *Critical Studies in Media Communication*, 34(1), 59-68. https://doi.org/10.1080/15295036.2016.1266686

Papacharissi, Z. (2014). *Affective Publics: Sentiment, Technology, and Politics*. Oxford: Oxford University Press.

Paziuk, A., Lande, D., Shnurko-Tabakova, E., & Kingston, P. (2025). Decoding manipulative narratives in cognitive warfare: A case study of the Russia-Ukraine conflict. *Frontiers in Artificial Intelligence*, 8. https://doi.org/10.3389/frai.2025.1566022

Zahrani, D., Ghanbari Barzian, A., Sharifzadeh, R., & Rabbani Khorasgani, A. (2025). The collective construction of the hijab controversy in Iran through the agency of the Instagram camera. *Journal of Religion, Media and Digital Culture*, 14(1), 68-95. https://doi.org/10.1163/21659214-14010001